

استیو جابز

تهیه کننده : حجت احمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع تحقیق : آقای استیو جابز

وی مولد ۲۴ فوریه ی ۱۹۵۵ در سانفرانسیسکو در امریکا است . وی در شرکت اپل کار های فوق العاده ای انجام داد

که به صورتی میتوان گفت نسل سوم را متحول کرد.

او از اولین کار خود در جوانی اپل مک را نام برده.

پدر وی یک مسلمان سوری بود ونام اوهم عبد الفتاح جان دنلی بودومادرش ((جوان کارول شیل)) بود .

او بعد ها با پیشرفت اپل I واپل II را وارد بازار کرد . هردو ی ان ها کامپوتر های خانگی بودند.

APPLE II



او در سن ۵۶ سالگی در ۵ اکتبر ۲۰۱۱ در گذشت و جهان از در گذشت او شکه شد.

این شرکت در سال ۲۰۰۱ اولین نمونه Ipod را رونمایی کرد این محصول دنیای موسیقی را دگرگون کرد



سال ها بعد اپل یک محصول کاملا شکفت را رونمایی کرد .

این محصول ۳ ویژگی را داشت هم ipod بود وهم موبایل وهم وسیله ای برای برقراری اینترنت . ای وسیله اپل iphone بود .



اولین ایفون

دو جمله ی کلیدی از استیو جابز :

بزرگ ترین ثروت ادمی حس جستوگری ان است .

شما کسی خواهید شد که در افمارتان دنبال ان هستید.

ایا میدانید :

استیو جابز هیچ وقت از دانشگاه فارغ التحصیل نشد .

وی در یکی از روز های که برای فارغ التحصیل شدن دانشجویان دانشگاهی در امریکا سخن رانی میکرد به مواردی پرداخت

که ما ان را بیان میکنیم :

او در سخن رانی خود به سه داستان اشاره کرد :

اولین داستان در باره ی روش نگاه کردن به زندگی است .

او از دانشگاه خود با نام دانشگاه ((رید)) پس از ۶ ماه استعفاع داد .

او در جواب به ان که چرا ترک تحصیل کرد گفت :

این داستان به قبل از تولد من برمیگردد . مادر من دختری جوان و تحصیل کرده بود و تازه از دانشگاه فارغ التحصیل شده بود

و بعد از ان که فهمید بچه دار خواهد شد تصمیم گرفت سرپرستی مرا به خانواده ای دیگر بسپارد که ان خانواده وکیل بودند و

تحصیل کرده . مادر من تاکید داشت که مرا به والدینی تحصیل کرده بدهد اما ان خانواده ی وکیل بعد از تولد من تصمیم

گرفتند بچه ای دختر داشته باشند.

به این ترتیب که مادرم نا امید شده بود نیمه شب تماسی را دریافت کرد که در همیت باره بود و تصمیم گرفت مرا به انان بدهد اما در روزی که مادر من بایستی نامه ی واگذاری را امضا میکرد فهمید که انان تحصیل کرده نیستند و ان هو نامه ی واگذاری را امضا نکرد اما مادرم را راضی کردند با این بهانه که مرا به دانشگاه میفرستیم و مادرم قبول کرد .
این شروع زندگی من بود او در ادامه گفت :

من ۱۷ سال بعد واقعی به دانشگاه رفتم اما ۶ ماه بعد استعفا دادم من دانشگاهی را انتخاب کرده بو دم که خیلی گران بود .
من بعد از این که از دانشگاه استفا دادم نمیدانستم که این کار چ کمی به من میکند و همین طور پول های مادر و پدرم را هدر می دادم .

من هیچ وقت نا امید نشدم و در همان دوران در سر خود امید داشتم که کار های بزرگی را انجام می دهم.
اما این موضوع در ان زمان ۱۰۰ درصد نبود و من از این کارم میترسیدم اما حالا فهمیدم که چه کار خوبی کردم.
زمانی که من از دانشگاه استعفا دادم می توانستم از دروسی که دوست ندارم اجتناب کنم .

من در ان زمان شروع به کار هایی کردم که دوست داشتم .
در ان موقع همه چیز برایم ایده عال نبود .
من خابگاه نداشتم به همین دلیل کف اتاف دوستانم میخابیدم و بطری های خالی ((کوکا)) را جمع میکردم و در عوض پس دادن ان ها ۵ سنت میکرفتم .

وی در ادامه گفت : باور کنید که زندگی من با این امیدی که داشتم عالی بود.
من وقتی از دانشگاه استعفا دادم به کلاس هایی رفتم که بعد ها در ساخت کامپیوتر((مک)) به من کمک کرد .
وی در ادامه ی صحبت خود گفت: مک اولین کامپیوتر ان زمان باشکل خیلی خوبی بود.
او گفت : اگر من از دانشگاه استعفا نمی دادم مک هیچ گاه ان گرافیک را نداشت و از ان جایی که ویندوز طرح مک را کپی کرده بود پس کامپیوتر های شخصی نیز ظاهر اعجاب انگیز امروز را نداشت .

داستان دوم او از این قرار است:

وی میگوید : داستان دوم در باره ی عشق و از دست دادن ان است !!!.

وی در ادامه می گوید: من بالاخره به ارزویم رسیدم اما این ارزو ۱۰ سال در پارکینگ بود!!!!!!

من شرکت اپل را با دو نفر دیگر در یک پارکینگ ساختیم اما ده سال در یک پارکینگ بود.

با این همه زحمت سال بعد ان کمپانی کمپانی ۲ میلیارد دلاری شد و با ۲۰۰۰ کارمند .

من قبل از ۳۰ ساله شدنم از شرکت خودم اخراج شدم !!!

شما هتما میگویید چه طور ؟!

وی در ادامه میگوید: اپل رشد کرد و ما شخصی دیگر را به داخل شرکت آوردیم و شرکت طرفتاری او را کرد و من اخراج شدم.

من در ان زمان دیگر نمی دانستم چه کنم خیلی نلراحت شدم

این شکست یک شکست اشکار بود . در ان زمان حتی فکر فرار از شهر هم به سرم زد . اما من عاشق کارم بودم و تصمیم گرفتم که دوباره شروع کنم.

به همین دلیل اخراج من به بهترین رخداد زندگی ام تبدیل شد. این موضوع باعث شد به یکی از خلاق ترین دوره هایم وارد شوم.

من بعد ها دوستار زنی شدم که همسرم شد .

من بعد از اخراجم شرکت ((نکست)) و ((پیکسار)) را درست کردم بعد ها اپل نکست را خرید و من دوباره رئیس شرکت اپل شدم .

وی گفت اخراج شدنم مانند داروینیتلخ اما مفید بود.

و داستان سوم از زبان او :

داستان سوم در باره ی مرگ است من نقل قولی را شنیدم که گفته بود هرروز که بلد میشوی بگو اگر امروز آخرین روز عمرم باشد چه میکنم.

وی گفت : من هم همین کارا کردم و از همین کار پیشرفت کردم.

این سخن رانی او در دانشگاه بود .

او در سن ۵۶ سالگی در اثر سرطان در گذشت و مصرف کنندگان اپل و جهان فناوری شک بسیار بزرگی را خورد ... ((وسلام))